هذا رسالة بسم الله الرحمن الرحیم الروحیة من کلام الاخند ملا محمد کاظم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین
اما بعد چنین گوید بنده خاطی محمد کاظم بن محمد شفیع هزارجریبی عفی
الله عن جرائمهما که این رساله ایست مشتمل بر احوال روح ومعنی آن وکیفیت
قبض آن وبقاء آن در عالم برزخ ومشتمل است بر سه فصل فصل اول
در کیفیت انتقال آن از عالم فنا بسوی عالم بقا، فصل دویم در معنی
آن فصل سیم در ذکر اعداد وافراد آنست ومسمی گردانیدم این رساله
را بروحیه واز ناظران آن توقع دارم که بچشم عیب در آن نظر نکنند واگر
غلط لفظی ومعنوی در آن یابند بقلم عفو آنرا اصلاح نمایند واین شکسته
ناقابل را با والدینم بدعای خیر وطلب مغفرت یاد فرمایند والله المستعان
علی ما تصفون وهو حسبی ونعم الوکیل فصل اول در کیفیت انتقال روح است
از دار فناء بسوی دار بقا ابن بابویه رحمه الله در معانی الاخبار بسند معتبر
از حضرت محمد تقی علیه السلام روایت کرده است که بخدمت حضرت امیر المومنین
علیه السلام عرض کردند که وصف کن از برای ما مرگ را حضرت فرمود که بدانا

ع [illegible] علیه السلام

سؤال کرده اید و مرگ بر یکی از سه نوع است یا وارد میشود با بشارت
بنعیم ابدی یا وارد میگردد با بشارت بعذاب ابدی یا وارد میگردد با حزن
و هول و خوف و مبهم است امر او دانسته نمیشود که این از کدام فرقه است
یعنی اهل نجات است یا اهل هلاک اما دوست ما و اطاعت کننده امر ما پس
او را بشارت میدهند بنعیم ابدی اما دشمن ما و مخالفت کننده بر ما پس
او را بشارت میدهند بعذاب ابدی اما آن کس که امر او مبهم است و دانسته
نمیشود حال او پس او مؤمنیست که اسراف در معاصی نموده است خبرهای
هولناک باو میرسد و ترسناک میگردد در خدای عزّ و جلّ او را با دشمنان ما
مساوی نمیگرداند که عذاب دائمی از برای او باشد ولیکن حق تعالی او را
بشفاعت ما از آتش بیرون میآورد پس عمل کنید و اطاعت نمایید و عقاب
خدای عز و جل را کوچک نشمارید بدرستی که بعضی از اسراف کنندگان
بر نفس خود که افراط در معاصی کرده اند شفاعت ما بایشان نمیرسد
مگر بعد از سیصد هزار سال قطب راوندی رحمه الله روایت کرده است
که چون اجل آدمی حاضر گردد صفی از ملائکه بجانب راست او حاضر میگردند
که همه آنها رختهای سبز در بر داشته باشند و صفی از ملائکه بجانب
چپ او حاضر گردند که همه ایشان رختهای سیاه در بر داشته باشند
و هر یک از این دو فرقه ملائکه انتظار برند قبض روح او را مریض کاهی

بیک

بیك فرقه از ایشان نظر نماید و گاهی بفرقه دیگر و حق سبحانه و تعالی ملکی بسوی آن مؤمن فرستد که او را به نیکوترین صورت نزد او ظاهر کرد

پس چون ملك موت مشغول قبض روح او گردد و روح او بزانوها او رسد مریض بجبرئیل عم التماس کند که او را مهلت دهند زیرا که حق تعالی جبرئیل را امر کند که بزمان آن مریض رود و باو گوید که اهل و اولاد خود را وداع کن و چون مریض از جبرئیل درخواسته مهلت کند جبرئیل باو گوید که تو مخیّری میان انکه من تو را ببال خود مسح کنم و بال خود را بر تو بمالم برای رفع درد تو یا انکه این را نکنم و میکائیل را بتو بنمایم مریض گوید که کجاست میکائیل پس ناگاه میکائیل را با گروهی از ملائکه نزد خود ببیند پس او بمیکائیل سلام کند و چون جان او بشکم و ناف او رسید بمیکائیل در خواست مهلت نماید میکائیل باو گوید که تو مخیّری میان انکه من تو را ببال خود مسح کنم یا انکه عوض این به بهشت نظر نمائی پس مریض نظر کردن بهشت را اختیار کند و چون به بهشت نظر کند بخندد و شاد گردد پس حقتعالی ملك موت را امر کند که باو رفق کند و مدارا کند

پس وقتی که روح از بدن او مفارقت کند و ملکی که باو موکل بودند او را متابعت نمایند بر او بگریند و بر او ترحّم نمایند و گویند که رحمت خدا بر این بنده باد که چه بسیار سخنان خیر با شنوانده است و چه بسیار اعمال الصالحات

ازاو دیدیم و بحق تعالی عرض کنند و گویند ای پروردگار ما ما موکل این
بندهٔ تو بودیم اکنون او را بجوار رحمت خود نقل فرمودی پس چه امر میکنی ما را
حق عز ذکره فرماید که ملازم قبر او باشید و برا و رحمت فرستید و از برای
او استغفار نمائید تا روز قیامت و چون روز قیامت شود برای او مرکبی
بیاورید و او را سوار کنید و در پیش روی او روید تا او را داخل بهشت
گردانید و در بهشت او داخل من نمائید و در کتاب فضایل شاذان بن
جبرئیل از اصبغ بن نباته منقول است که گفت من با سلمان فارسی
رضی الله عنه بودم در وقتی که او امیر مداین بود در ابتدای خلافت حضرت
امیر المومنین علیه السلام زیرا که عمر او را والی مداین کرده بود تا ابتدای خلافت
حضرت امیر المومنین ع والی بود پس روزی بنزد او رفتم و او را بیمار یافتم
و در آن مرض برحمت الهی واصل شد پیوسته او را عیادت میکردم در آن
بیماری تا آنکه مرض او شدید شد و یقین کرد بمرگ خود پس متوجه من شد
و فرمود که ای اصبغ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که چون
نزدیک مرگ من شود مرده با من سخن خواهد گفت و میخواهم که بدانم وقت
وفات من نزدیک شده است یا نه اصبغ گفت آنچه میخواهی بفرما من از برای
تو بعمل آورم سلمان گفت که تختی بیاور و بر روی آن فرش کن آنچه برای
مردگان فرش میکنند و چهار کس مرا بردارند و بقبرستان برسانند اصبغ

گفت

گفت که من گفتم چنین میکنم و بجان منت میدارم پس بسرعت بیرون رفتم
و بعد از ساعتی برگشتم آنچه فرموده بود بعمل آورده بودم و گروهی را آورده بودم که او را
برداشتند و بقبرستان مداین رسانیدند چون او را در قبرستان بر زمین
گذاشتند گفت یا قوم روی مرا بقبله کنید پس باواز بلند ندا کرد که السلام
علیکم ای اهل عرصه که شدن و پوسیدن سلام خدا بر شما باد ای گروهی
که محجوب کرده اند شما را از دنیا پس کسی جواب او نداد پس دیگر ندا کرد
و گفت السلام علیکم ای گروهی که مرگ را چاشتگاه شما قرار داده اند السلام
علیکم ای گروهی که زمین را لحاف شما کرده اند السلام علیکم ای
گروهی که رسیده اید بعملهای که در دنیا کرده بودید السلام علیکم
ای گروهی که انتظار میکشید که اسرافیل صور بدمد و از قبرها بیرون
آیید سؤال میکنم از شما بحق خداوند عظیم و بحق پیغمبر کریم که البته
یکی از شما جواب بگوئید بدرستی که منم سلمان فارسی آزاد کرده
رسول خدا صلی الله علیه وآله آنحضرت مرا خبر داده است که چون نزدیک
وفات من شود مرده با من سخن خواهد گفت و میخواهم که بدانم که وفات
من نزدیک شده است یا نه چون سلمان سخن خود تمام کرد میتی از قبر
خود بسخن در آمده گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
ای گروهی که بناها میسازید و فانی خواهید شد و مشغول گردیده

[illegible]

ایذ بعرصه دنیا اینک سخن تو را میشنوم و بزودی تو را جواب میگویم آن
انچه خواهی بپرس خدا ترا رحمت کند سلمان گفت این سخن گوینده بعد از
حسرت مردن آیا تو از اهل بهشتی یا از اهل جهنم گفت ای سلمان من از آن
هایم که خدا انعام کرده است برایشان بعفو و کرم خود و ایشانرا داخل
بهشت گردانیده است برحمت خود پس سلمان گفت ای بنده خدا
وصف کن از برای من که مرگ را چگونه یافته و چه سختی از آن
و چه دیدی و چها مشاهده نمودی گفت مهلت ده مرا ای سلمان
و مبالغه منما پس بخدا سوگند که بریدن بدن بارها و جدا کردن
و پاره کردن آن بمقراضها آسان تر است بر من از شدت مرگ بدانکه
که حقتعالی مرا در دار دنیا بنیکیها الهام کرده بود عمل نیکو میکردم
و فرایض الهی را بجا می آوردم و قرآن میخواندم و در نیکی پدر و مادر
حریص بودم و اجتناب از چیزهای حرام مینمودم و از ظلم و ستم
بر بندگان ترسان بودم و در شب و روز تعب میکشیدم و سعی
مینمودم در طلب حلال از ترس ایستادن نزد خدا از برای سؤال
پس روزی از روزها در نهایت عیش و لذت و فرح و شادی
و سرور بودم ناگاه بیمار شدم و چند روز در آن مرض ماندم
تا آنکه از دنیا مدت من منقضی گردید پس در آن وقت مردی بنزد

من

من امد با خلقت عظیم و منظر مهیب و در برابر من ایستاد در هوا نه
بسوي اسمان بالا میرفت ونه بسوي زمین فرود مي آمد پس اشاره
کرد بسوي دیده من و آنرا کور کردانید وبسوي کوش من آنرا کر کردانید
وبسوي زبان من پس آنرا لال کردانید پس چنان شدم که هیچ چیز
ازچیزهاي دنیارا باین چشم نمي دیدم وباین کوش نمي شنیدم
پس دراین وقت کریستند اهل وعیال من وخبر من به برادران
من وهمسایکان من رسید پس دراین وقت کفتم او را که تو کیستي
اي انکس که مرا مشغول کردانیدي از اهل ومال وفرزندان من کفت
منم ملك الموت امده ام بنزد تو ونقل فرمایم ترا از دار دنیا بخوا
ازین وبتحقیق که منقضي شده است مدت حیات تو وآمده است
وقت مرك تو دراین حال او با من مخاطبه میکرد و دو شخص دیکر
امدند بنزد من وایشان بحسب خلقت وصورة نیکوترین مردم
بودند که من دیده بودم ویکي از ایشان در جانب راست من نشست
وديكري در جانب چپ من پس بامن کفت السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ
وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ بتحقیق آورده ایم بسوي تو نامه ترا الحال
بکیر ونظر کن در ان کفتم این چه نامه ایست که باید من بخوانم
کفتند مائیم ان دو ملك که با تو میبودیم در دار دنیا نیکیها وبدیها

وبدیهای ترا مینوشتیم اینست نامه عمل تو پس نظر کردم
در نامه حسنات خود وآن نامه در دست ملکی که او را رقیب
میگفتند وشاد شدم بانچه در ان دیدم از نیکیها وخندان شدم
ومرا فرح عظیم روداد پس نظر کردم بنامه گناهان وان در دست
ملکی بود که آنرا عتید میگفتند وبسیار غمگین شدم از انچه
در ان نامه مشاهده کردم وبگریه افتادم پس بمن گفتند که
بشارت باد ترا که انجام کار تو خیر ونیک خواهد بود پس به
نزدیک من امد آن مرد اول یعنی ملک موت وروح را از بدن
من کشید وهر جذبه وکشیدنی از او برابری میکرد باهمه
سختیها از آسمان تا زمین وپیوسته در بین شدت بودم
تا انکه جان بسینه من رسید پس اشاره کرد بسوی من بحربه
که اگر انرا بر کوهها میگذاشت میگداخت روح مرا از بینی من
قبض نمود پس در انوقت صدای گریه اهل وروح من بلند شد
وهرچه میگفتند همه را میشنیدم وهرچه میکردند بران مطلع
بودم پس چون بسیار شدید شد گریه وجزع اهل گفتهای
گروه از چه چیز است گریه شما پس بخدا سوگند که ما ستمی براو
نکردیم که شما شکایت کنید وتعدی براو نکردیم که شما فریاد
کنید

قوله من برص الموت بانتشار
حتم آزرده کی بیضی از آنشان
لشکر او گفت مرا

تا امتثال امر او نموده بودیم تا
عطا ساختی ما را اول
بکن فی

کنید و گریه کنید ولیکن ما و شما بندهٔ یک خداوندیم اگر خدا شما را
امر میکرد درباب ما امری چنانچه ما را درباب شما امر کرده است
هر آینه شما امتثال امر او میکردید در حق ما چنانچه تا آنکه مقدر
او تمام شد و موت حیات او منقطع شد و رفت بسوی پروردگار
کریمی که هر حکم که خواهد دربارهٔ او مینماید و او بر همه چیز قادر است
پس اگر صبر کنید مزد می یابید و اگر جزع نمائید گناهکار خواهید گردید
چه بسیار برگشتی خواهد بود مرا بسوی شما میگیرم پسران و دختران
را و پدران و مادران را پس دران وقت در نزد من روان شد و
روح مرا با خود ببرد و دران وقت ملک دیگر آمد و روح مرا از او گرفت
و او را در جامهٔ حریری بپیچید و بالا برد بسوی آسمان و او را نزد
در نزد حق تعالی گذاشت در کمتر یک چشم زدن پس چون روح
من نزد حق تعالی حاضر گردید از هر عمل صغیر و کبیر از من سؤال
نمود و از نماز و روزهٔ ماه مبارک رمضان و حج بیت الله الحرام و
و تلاوت قرآن و زکوة دادن و تصدق نمودن و از هر عملی که در
سایر ایام واقف کرده بودم و از طاعت پدر و مادر و از کشتن
آدمی بناحق و از خوردن مال یتیم و از مظلمهای بندگان خدا
و از عبادت کردن در شب در وقتی که مردمان در خوابند و آنچه

مشابه ایشان است از اعمال از همهٔ آنها سئوال نمود از روح من
پس بعد از این روح را بر زمین بر گردانیدند باری عزّ و جلّ تعالی و
در این وقت غسل دهنده من آمد بنزد من وجامه های مرا کند و شروع
نمود در غسل دادن من پس روح او را ندا کرد که ای بندهٔ خدا
مدارا کن با این بدن ضعیف بخدا سوگند که من از هیچ رگی
از رگهای او بیرون نیامدم مگر آنکه منقطع گردید و از هیچ
عضو او بیرون نیامدم مگر آنکه آن در هم شکسته شد بخدا
سوگند که اگر غسل دهنده آن سخن را می شنید هر اینه هرگز
مرده را غسل نمی داد پس آب بر بدن من ریخت و سه غسل داد
مرا و مرا کفن کرد و سه جامه و مرا حنوط کرد و همین بود توشهٔ
من که با آن بیرون رفتم بسوی خانهٔ آخرت پس انگشتر از
دست راست من بیرون آورد بعد از فارغ شدن از غسل
من به پسر بزرگتر من تسلیم نمود و گفت خدا تو را ثواب دهد
در مصیبت پدرت و تو را مزد اجر صبر بسیار دهد پس مرا در
کفن پیچید و مرا تلقین نمود و ندا کرد اهل و همسایگان مرا و گفت
بیائید بنزدیک او و او را وداع کنید پس ایشان بنزد من آمدند
که مرا وداع کنند چون از وداع من فارغ شدند مرا بر تختی

از چوب

از چوب نهادند و در این وقت روح میان دو کفن من بود تا انکه
مرا کذاشتند و بر من نماز کردند چون از نماز من فارغ شدند مرا
بجانب قبر روان کردند چون مرا بقبر رسانیدند در او ریختند
و هول عظیمی مشاهده نمودم ای سلمان که کویا از اسمان بزمین
در افتادم پس مرا در لحد کذاشتن و خشت بر مرچیدند و
خاک در قبر من ریختند پس در این وقت روح بر کردید بسوی
زبان و دل من و چون مردم را نداکردند که از قبر من بر کردند
شروع کردم در ندامت و پشیمانی و کفتم کاشکه من از این
جماعت بودم و بر میکشتم پس شخصی از کنار قبر مرا جواب
کفت که نه چنین است و بر نمیتوان کشتن و این ایه را خواند
كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ
يُبْعَثُونَ این سخن است که حق تعالی بر رد جمیع الکافران
فرمود که ایشان طلب بر کشتن بدنیا میکنند بعد از مرگ
یعنی حاشا که او را باز کردانند این کلمه ایست که او
کوینده آن است و از پس ایشان برزخی هست که تا روزی
زنده شوند و مبعوث کردانند و برزخ فاصله میان دنیا و
آخرت است پس باو کفتم که کیستی تو با من سخن میکویی

گفت منم منبه ومنم ملکی حقتعالی مرا گردانیده است جمیع
خلایق که تنبیه نمایم ایشان را بعد از مردن ایشان تا بنویسند
عملهای خود را بر نفسهای خود که حجت باشد بر ایشان نزد
خداوند عالمیان پس مرا کشید ونشانید وگفت بنویس عمل
خود را من گفتم که بخواطر ندارم عملهای خود را گفت مگر
نشنیده سخن پروردگار خود را که در قران فرموده است
که اَحصاهُ الله وَنَسوهُ یعنی احصاء کرده است کردهای
ایشان را خدا وفراموش کرده اند ایشان کردهای خود را
پس گفت تو بنویس ومن بر تو املا میکنم واعمال ترا میگویم
گفتم کاغذ کجا است که بنویسم پس کنار کفن مرا کشید ناگاه
کفن خود را کاغذی دیدم وگفت این صحیفه تو است گفتم
قلم انجا بیاورم گفت انگشت شهادت تو قلم تو است
گفت مرکب انجا بیاورم گفت آب دهان تو بجای مرکب
است پس املا کرد بر من انچه کرده بودم در دار دنیا ونماند
از اعمال من عمل خوردی و بزرگی مگر انکه بر من املا کرد
چنانچه حق تعالی فرموده است وَیَقولونَ یا وَیلَتَنا مالِ
هذَا الکِتابِ لا یُغادِرُ صَغیرَةً وَلا کَبیرَةً اِلّا اَحصاها وَوَجَدوا

ما عملوا

ما عملوا حاضرا ولا يظلم ربك احدا يعني ميگويند کافران
اي واي برما چيست اين نامه که ترك نکرده است گناه کوچکي
ونه بزرگي را مگر انکه احصا کرده است آنرا ويافتند آنچه
کرده بودند وحاضر وستم نميکنند پروردگار تو احدي را پس
مالك آن نامه را گرفت ومهري بر آن زد وطوقي کرد انيد آنرا
بر گردن من پس گمان کردم که جميع کوههاي دنيا را طوق
کرده اند در گردن من پس باو گفتم که اي منبه چرا با من چنين
ميکني گفت ايا شنيدۀ سخن پروردگار خود را که فرموده
که وکل انسان الزمناه طائره في عنقه ونخرج له يوم القيمة
كتابا يلقاه منشورا اقرء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك
حسيبا يعني وهر انساني را ملازم او کردانيديم وطائر او را يعني
عمل نيك وبد او را با تقديرات خدا که برای که برای او کرده است
گردن او بيرون اوريم او در روز قيامت نامه که آنرا ملاقات
نمايد گشوده شده پس با او گفته ميشود که بخوان نامه خود را
کافي است نفس تو حساب کننده وگواه بر تو پس منبه گفت
که اين خطاب است که ترا با آن مخاطب خواهند ساخت در روز
قيامت وترا حاضر خواهند گردانيد در آن روز حال انکه تو

در میان دو دیده تو گشوده باشد و کواهی دهی در آن روز بر
نفس خود پس مُنبّه از من دور شد و بنزد من آمد منکر با عظم
تزین منظری و منکر بر ین صورتی و عمودی از آهن در دست
او بود که اگر جنّ وانس جمع میشدند آن عمود را حرکت نمیتو
انستند داد پس صدای موحشی بر من زد که اگر جمیع اهل
زمین آن صدای را می شنیدند هر اینه همه میمردند پس با من
گفت که ای بندهٔ خدا خبر ده مرا که پروردگار تو کیست و دین تو
چیست و پیغمبر تو کیست و امام تو کیست و بر چه طریقه و حالت
بودهٔ و چه اعتقاد داشته در دنیا پس زبان من بسته شد از
ترس و بیم او و حیران شدم در امر خود و ندانستم که چه بگویم
در جواب من او در بدن من هیچ عضوی نماند مگر آنکه روح
از آن مفارقت نمود از ترس پس دریافت مرا رحمتی از جانب
پروردگار من دل مرا نگاه داشت و زبان مرا گویا گردانید
پس با و گفتم که ای بندهٔ خدا چرا مرا میترسانی و حال آنکه من
شهادت میدهم بوحدانیت خدا و شهادت میدهم که محمّد
رسول خدا است و گواهی میدهم که خداوند عالمیان پروردگار
من است و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر من است و اسلام دین
منست

من است و قرآن کتاب منست و کعبه قبلهٔ من است و علی
امام من است و مؤمنان برادر منند پس شهادتین گفتم و گفتم که
اینست گفتار من و اعتقاد من و به این اعتقاد ملاقات میکنم
پروردگار خود را در روز معاد پس در این وقت گفت که ای
بندهٔ خدا بشارت باد ترا بسلامتی بدرستی که نجات یافتی
و از پیش من رفت پس نکیر نزدیک من آمد صدائی بهیبت بر من زد عظیم تر
از صدای اول پس اعضای من بعضی بر بعضی داخل شدند و گفت
عمل خود را بگو ای بندهٔ خدا پس حیران ماندم و تفکر شدم که
چه جواب بگویم پس در این وقت دور کرد حق تعالی از من شدت
ترس و بیم را و حجت مرا بمن الهام کرد بیقین نیکو توفیق مرا کرامت
فرمود پس گفتم ای بندهٔ خدا مدارا کن با من و من اندنیا بیرون
آمدم و حال آنکه گواهی میدهم که خداوندی نیست بغیر خدا
وند یگانه و او را شریکی نیست و گواهی میدهم که محمد بنده و
رسول خداست و آنکه بهشت حق است و عذاب دوزخ جهنم حق
است و صراط حق است و میزان حق است و حساب کردن حق
است و سؤال منکر و نکیر در قبر حق است و زنده شدن در قیامت
حق است و آنکه بهشت و آنچه حق تعالی وعده کرده است آن از

از نعمتهای حق است و انکه جهنم و انچه حق تعالی وعید فرموده
است در آن از عذاب حق است و انکه قیامت آمدنی است و
شکی در ان نیست و انکه خدا زنده میکرداند آنها را که در قبرهایند
پس مرا کفت که ای بندهٔ خدا بشارت باد ترا بنعیم ابدی و خیری که
هرکز زایل نکردد پس مرا در لحد خوابانید و کفت بخواب و
مانند خوابیدن داماد و از نزدیک سر من دری کشود بسوی
بهشت و دری از پس پایم کشود بسوی جهنم پس کفت نظر
کن ای بندهٔ خدا بسوی ان جائی که خواهی رفت بسوی ان از
بهشت و نعمتهای آن و نظر کن بسوی انچه نجات یافتی از
آن از اتش جهنم پس دری که از پیش پایم بسوی جهنم کشوده بود
انرا مسدود کردانید و دری که از پیش سرم کشوده بود چنان
کشاده که داشت و پیوسته داخل میشود بر من از آن در شمیم بهشت
و نعمتهای ان و لحد مرا فراخ کردانید بقدر انچه دیده کار کند
و از نزد من رفت ایسامان من نیافتم نزد
حق تعالی چیزی را که دوست دارد بزرکتر از سه چیز اول نماز
کردن در شب بسیار سرد دویم روزه داشتن در روز بسیار
کرم سیم تصدق که دست راست دهی که دست چپ نفهمد از ان.
چیزی

خبر نداشته باشد پس آیینست سخن من و وصف من انچه من دریافته
بودم آنرا از شدت احوال و من گواهی میدهم بوحدانیت الهی و رسالت
محمد صلی الله علیه واله و گواهی میدهم که مرده حق است پس در مقام
مراقبه و خوف حق تعالی باش از ایستادن نزد او در وقت سؤال
و در این وقت سخن ایمرد منقطع شد و سلمان گفت مرا بزمین گذارید
چون سر او را بزمین گذاشتم گفت مرا تکیه دهید چون او را تکیه
دادیم نظر بجانب اسمان افکند و گفت یا مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ
شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ بِكَ آمَنْتُ
وَبِنَبِيِّكَ اِتَّبَعْتُ وَبِكِتَابِكَ صَدَّقْتُ وَقَدْ اَتَانِي مَا وَعَدْتَنِي يَا
مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ اَقْبِضْنِي اِلَى رَحْمَتِكَ وَاَنْزِلْنِي دَارَ كَرَامَتِكَ
فَاَنَا اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ پس چون از این دعا و شهادت فارغ
شد رخت از سرای فانی بدار باقی کشید و برسول خدا و ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ملحق گردید مؤلف گوید که انچه
این خبر دلالت کرده است که سلمان رضی الله عنه در زمان حضرت
امیر المؤمنین صلی الله علیه فوت شد در وقتی که انحضرت در
کوفه بود خلاف مشهور است بلکه مشهور ان است که فوت

این بزرگوار در زمان خلافت [redacted] بود وحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام از مدینه بطی الارض بمداین امد وخود بدست مبارک
سلمان را غسل داد وکفن کرد ودفن نمود ودر همان روز بمدینه
برگشت ودر روایت دیگر حضرت امیر المؤمنین ع عمامه حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بر سر بست وپیراهن حضرت را پوشید و
وعصای ان حضرت را بدست گرفت وشمشیر آنحضرت را
حمایل نمود وبر شتر غضبای آنحضرت سوار شد وقنبر را گفت
که ده گام بشمار تا انکه از ایلنا ده بشمار قنبر گفت چون
او شمردن فارغ شدم بدر خانه سلمان رسیده بودم ود
روایت زاذان دیدم که حضرت سلمان داخل شد ردا از روی سلمان
برداشت وسلمان تبسم نمود بروی آنحضرت پس حضرت باو
گفت مرحبا ای ابا عبد الله هرگاه دریابی رسول خدا را صلی الله
علیه وآله خبر ده او را بانچه گذشت بر برادر تو از قوم تو پس
حضرت شروع کرد در تجهیز او وچون نماز کرد بر سلمان زاذان گفت
از حضرت امیر ع تکبیرهای بلندی شنیدم ودو کس با حضرت
میدیدم که همراه او بودند چون پرسیدم که اینها کیستند فرمود که یکی
برادرم جعفر است ودیگری خضر ع وباهریک از ایشان هفتاد

بر زاذان گفته با امیر المؤمنین ع [illegible]
[illegible] سلمان [illegible]
سلمان و [illegible]
حضرت [illegible] ای زاذان [illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] سلمان [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible] از [illegible] امد و [illegible]
[illegible] چهارم ملائکه
[illegible] سلمان حاضر شده [illegible]
[illegible] وفات سلمان [illegible]
[illegible] زیاده از [illegible]
[illegible] فارغ شد [illegible]
[illegible] صف [illegible]
[illegible]

و همچنین از حضرت خواست نماز
کنند که هاتف ندا کرد ای ولی خدا انکه
تا هر پیغمبر تا ملائکه عرش و ملائکه آسمانها
و ارواح مقدسه انبیا و اصفیا
حاضر شوند که همه مشتاق‌اند که بر تو دوست
تو سلمان نماز کنند که تا آگاه ملائکه بهشت
و تهلیل و تحمید ملائکه بلند شد که
همه نماز سلمان حاضر شدند
در عالم نوشته اند که دو بار سلمان
در بیست و پنج با سی [illegible]
از عهده بود

صف از ملائکه آمده بودند که هر صفی هزار هزار ملک بودند

فصل دویم در بیان حقیقت روح و معنای انست بدانکه در
روح انسان خلاف بسیار هست آنچه اکثر محققین قایل شده اند
آنستکه انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر
دو حقیقت اند که میان ایشان با غایت آشنائی نهایت بیگانگی
استکه خلقت یکی از ملائکه و عالم علویست و خلق دیگری از عالم
که محض ظلم است و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثری علیحده است
که آن دیگری را نیست اما در افعال بدن دیدن و شنیدن و
بوئیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینها است
باین اعضا و قوی ظاهر و لذت و الم در حصول و عدم این
ها است و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح
است زیرا که بدن را کسی نمیگوید که سخی و شجاع و مؤمن
و عالم است بلکه گفتن و شنیدن و دیدن کار روح است
و جوارح بمنزله آلت روح است صاحب بصائر الدرجات از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که روح مؤمن در بدن نیز مثل
جوهریست در صندوق که جوهر را که برداشتند صندوق را می اندازند
و اعتنا بشان آن نمیکنند و صاحب کتاب معارج الیقین روایت کرده است

که کسی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که سبب این چیست که کسی

در شهری میخوابد وخود را در شهر دیگر خواب میبیند فرمود روح مثل

افتاب است که مرکزش در آسمان است وشعاعش در جهان پهن

است وایضا صاحب بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشی است

بر بدن که محیط است بر بدن وحاصل خلاف باین بر میگردد که ایا

روح جسم است یا جسم نیست واکثر احادیث قبض روح وهمراه بودن

روح با میت وآمدن بنزد اهل خود ومنتقل شدن بوادی السلام

وحلقه حلقه نشستن بر کرسیهای نور چنانکه خبر حبه عرنی هست

وامثال انها دلالت بر تجسم روح میکند وایضا احادیث خلق ارواح

پیش از اجساد وبودن آنها بر دور عرش وامثال آنها دلالت بر

جسمیت میکند وقایل شدن بتجرد روح چنانکه فلاسفه واتباع

ایشان قایل شدن از حق وطریق دینداری دور است واخبار

بسیاری که در تنزیه حق تعالی وارد شده است در ظاهر دلالت

آنها ان است که تجرد از صفات مختصه حقتعالی است وصاحب بصائر

وصاحب ممایف الهیه وجماعت دیگر از محققین گفته اند نفس عبارت

است از جسم نورانی از عالم سموات وانحطاط یر قدس ومجامع الانس

اى الحصار

وودراین

و درین بدن از بابت چراغ است که در عرف اثر ضوء نور سرایت کند بجمیع
اجزای بدن و موت بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت او آن را و جسم
او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سماوی و نیر است با نهایت لطافت
و شفافیت بقدرة الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی
روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سؤالات کرد
و از جواب شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش
میشود و روشنی آن چه میشود حضرت فرمود میرود و بر نمیگردد گفت پس
چه مشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و بر
نگردد حضرت فرمود قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و
اجسام با اعیان خود موجودند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از اینها را بر یکدیگر
زنند آتش در میان اینها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغ روشن میکنند
پس آتش در اجسام ثابت است و روشنی آن معلوم میشود و میرود و روح
جسم رقیق است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده اند و از باب چراغ
نیست که تو گفتی بدرستی آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در
رحم از آب صافی و مرکب گردانیده در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب
و دندان و مو و استخوانها و غیر اینها را و بعد از موت زنده میکند و بعد
از فنای آن بر میگرداند پس راوی گفت که روح در کجا است فرمود در زیر

زمین در جائی که بدن آنجا ست تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را

که بردار میکشند روح او در کجا است فرمود که در دست ملکی است

که ازو قبض کرده است تا او را بزمین بسپارند گفت آیا روح بعد از

آنکه از قالب در آمد پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود که باکه

آن باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت همه اشیاء

باطل و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر

میگرداند اشیاء را مدبر آنها چنانکه اول خلق کرده بود و آن در مقدار

او چهار صد سال است که خلق در آن معد و منند و آن در ما بین نفخها

او لی است تا نفخ دوم بجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین

اسلام است و آیات مکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان

میکند پس ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن سایر است

و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن

برطرف شود و بعو بدن باز بامر الهی تعلق بهم میرسانند چون

و احادیث بسیار دلالت برجسد مثالی میکنند ممکن است که

چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق

بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن

بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آن است که جسد مثالی در حال حیات

ورفع بدن از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد
... از بعضی روایات مستفاد میشود که ... علیه السلام ۱۱۴۱

نیز

نیز هست وآن باندازه این بدن ودرمیان آن یا خارج از آن است
وچون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تامه در هر دو ندارند
در حال حیات ودر بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و
ودر حال خواب تعلق ببدن عروج بسموات میکند وبر الواح سماویه
مطلع میگردد وبمشرق ومغرب عالم سیر ونفوس مقدسه با ملا
ئکه علویه محشور میشوند والهامات ایشان باو میرسد
واگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشوند وبمقتضای و
انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی با
ایشان میرسد وبعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود
واکثر ثواب وعقابش بآنست بلکه محتمل است که نفوس
قویه مثل نفوس انبیاء واوصیاء علیهم السلام تصرف در اجساد
مثالیه بسیار کنند واگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد
همه حاضر توانند شد وبآن نحو جمع میان اخبار بآسانی کرده میتو
اند شد وبنابر تجرد روح قول بجسد مثالی ضرور است وبدون
آن فهمیدن آیات واخبار وجمع میان آنها در غایت اشکال است آنکه
جمعی توهم کرده اند که قایل شدن بجسد مثالی مستلزم قول بتناسخ
است بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافرند که انکار

حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در بین اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید ببدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق دیگر در این نشاه و نشاه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید بالحاد کافرند نه بسبب تناسخ بحث فصل سیم در بیان انکه ارواح متعدد است و در انکه پیغمبر اخر الزمان است و اوصیای ان حضرت ع را تفضیل دادند بر مومنان بروح القدس و مومنان تفضیل دادند بکافران و حیوان بروح ایمان ابن بابویه رحمه الله در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در نفوس انست که ان ارواح است بان هست حیات زندگی و ان از برای بقا افریده شده است نه از برای فناء چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده که شما از برای بقا خلق شده اید نه از برای فناء و منتقل میگردید از دار بدار دیگر انگاه گفت که ارواح در زمین غریبست و در بدن محبوس است و اعتقاد ما در ارواح ان است وقتی که روح از بدن مفارقت نماید باقی میماند پس بعضی از انها منعم است و بعضی از انها معذب است تا انکه خدا و ند عالم انها را بقدرت خود بر گرداند ببدن از اصل ان

وگفته

وگفته است که اعتقاد ما در پیغمبران و رسولان ان است که در

ایشان پنج روح است روح القدس و روح ایمان و روح قوت و روح

شهوت و روح مدرج یعنی روح حیوانی و در کافران و حیوان

سه روح است روح قوت و روح شهوت و روح مدرج اما

انچه حق تعالی فرموده است که سؤال میکنند از روح بگو که

روح از امر پروردگار من است پس ان روح خلقی است بزرگتر

از جبرئیل و میکائیل که ان روح با رسول خدا و ائمه علیهم السلام

بود و ان روح از ملکوت است و شیخ مفید ره در شرح این

سخن گفته است که نفس عبارت از چند معنی است یکی ان است

که نفس میگویند ذات چیز را میخواهند یعنی نفس ادمی دویم

ان است که نفس میگویند هوا و خواهش و میل طبع را میخواهند

چنانکه میگویند اماره است یعنی بسیار میل کننده به بدیها است

وگاهی نفس میگویند ازان نقم و عقاب را میخواهند چنانکه حق

تعالی فرموده است وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ یعنی خدا شما را

حذر میفرماید از عقاب خود و اما روح پس ان عبارت از چند

معنی است یکی ان حیات است و دویم مراد ازان قران است سیم

ملکی از ملائکه خداست و جبرئیل است و شاهد قوله اول

وشیخ مفـ

قوم مردم است که میگویند هرزی روح حکمش چنین است یعنی هرزی
حیات و قول ایشان در کسی که مرده است میگویند روح او بیرون
رفته است و شاهد دویم قول حقتعالی است که فرموده است و
كَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مراد از آن قرآن است و شاهد
سیمی قول حق تعالی است که فرموده يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ
صَفًّا و شاهد چهارمی قول حقتعالی است که فرموده است قُلْ
نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مراد از روح القدس در اینجا جبرئیل است
وکلینی رحمه الله بسند معتبر از جابر روایت کرده است که گفت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از علم امام حضرت فرمود که
ای جابر بدرستی که در پیغمبران و اوصیاء ایشان علیهم السلام
پنج روح است روح القدس و روح ایمان و روح حیات و روح
مدرج یعنی روح حیوانی و روح شهوت پس بروح القدس ای
جابر دانستند آنچه بوده است از عرش است تا تحت الثری ای جابر این
چهار روح را حادثه حادث میشود مگر روح القدس که او هرگز
سهو نمیکند و غافل نمیگردد و ایضا بسند معتبر از مفضل بن عمرو
عمرو روایت کرده است که گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
از علم امامت سؤال کردم که امام در خوانه خود نشسته است چگونه

میداند

میدانند آنچه در اقطار عالم واقع میشود حضرت فرمود که ای مفضل
بدرستی که حق تبارک و تعالی در پیغمبر پنج روح قرار داده است روح
حیات که بان حرکت کرد و روح قوّت که بان برخواست و جهاد کرد
و روح شهوت که بان خورد و آشامید و بحلال نزدیکی کرد
و روح ایمان که بان ایمان آورد و عدالت کرد و روح القدس که
بان متحمّل پیغمبری شد پس وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وآله قبض روح
شد روح القدس بسوی امام منتقل شد و روح القدس نمیخوابد
و غافل نمیگردد و سهو نمیکند و دروغ و باطل نمیگوید و آن چهار
روح دیگر میخوابند و غافل نمیگردند و فراموش میکنند و دروغ
و باطل میگویند و بروح القدس می‌بینند و میشنود آنچه در عالم وا
واقع میشود و در روایت دیگر هست که روح خلقیست اعظم از
جبرئیل و میکائیل با هیچ یک از گذشته‌ها نبود مگر محمّد صلی الله
علیه و آله و او با ائمّه هست و ایشان یاری میکند و در روایت دیگر
روح القدس با پیغمبران اولو العزم علیهم السلام بود در روایت
دیگر هست که از آن وقتی که آن روح بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل شد
آنحضرت باسمان نرفت یعنی بان روح همه چیزهای ملکوت را میدید
و احتیاج باسمان رفتن نداشت فرمود از روح در جاه است یعنی

در اما امان ودر روایت دیگر فرموده که روح ملائکه است و
وکلینی و محاسن بسند معتبر از اصبغ بن نباته روایت کرده است که
گفت مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض
کرد که یا امیر المؤمنین مردم میگویند که کسی که مؤمن است
زنا نمیکند و دزدی نمیکند و شراب نمیخورد و ربا نمیخورد و
خون حرام نمیریزد و این سخن بر من گران شده است و سینه من
برای تنگی کرده است زیرا که میبینم بنده را ایمان میکند نماز و دعا
میکند دعای ما و زن میگیرد از من و من از او میگیرم و ارث
ارث میبرد و من از او ارث میبرم و او بسبب این گناهان از
دین بیرون میرود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من
از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که خلایق
بر سه طبقه اند و دلیل قول آنحضرت کتاب خدای عز و جل
است که ناس بر سه طبقه اند چنانکه حق عز و جل در قرآن
واصحاب الميمنه
فرموده است واصحاب المشئمة والسابقون پس اما انچه فرموده
از امر سابقون بدرستی که ایشان پیغمبرانند مرسلین و غیر مرسلین
که حقتعالی در ایشان پنج روح قرار داده است روح القدس و روح
و روح ایمان و روح قوة و روح شهوت و روح بدن پس بروح

القدس

القدس به پیغمبری مبعوث گردیدند مرسلان غیر مرسلان
وبان روح دانستند چیزها را و به روح ایمان عبادت کردند خدا را
وشریک قرار نداده اند با وچیزها را و روح قوّة جهادت کردند
با دشمنان دین وتحصیل معاش خود کرده اند وبه روح شهوت
درک کردند لذت طعامها را ونکاح حلال را از زنان جوان
وبروح بدن حرکت کردند وراه رفتند پس ایشان امرزیده
شده اند وانا ایشان درگذشته اند پس خدای عزوجل در
شان ایشان فرموده است تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ
بَعْضٍ تا اخر آیه یعنی این پیغمبران تفضیل بخشیده است بعضی را
بر بعضی وبلند کرد درجات بعضی را از دیگر وفرمود کرعطی
کردیم عیسی بن مریم را بینات وتایید ویاری کردیم اورا بروح القدس
ودر شان جماعت ایشان فرموده است کمتائید کرد ایشان را
بروحی از جانب خود وایشان را بان گرامی داشت پس تفضیل
داد ایشان را بر سوی ایشان وایشان را امرزید پس بعد
از ان اصحاب یمین را ذکر کرده است وایشانند مؤمنان اندی
حق حقتعالی در ایشان چهار روح قرار داده است روح ایمان
وروح قوّة وروح شهوة وروح بدن فبنده پیوسته این

ارواح را کامل میکرداند تا انکه حالات چند براو وارد میگردد
ان مرد گفت یا امیر المؤمنین چچیز است حالات فرمود
فرمود که اولش که حق تعالی فرموده است که بعضی از شما را بر
میکرداند بسوی ارذل عمر که ان سن پیریست تا انکه ندانند
چیزهای را که شنیده بودند یعنی بسبب پیری از یاد ایشان
برود چیزهای را که میدانستند پس این کس جمیع ارواح
او ناقص شده است واین نقص بدین او ضرر ندارد زیراکه
این نقص کار او نیست بلکه کار فاعل وصانع اوست که اورا
باین مرتبه کردانده است پس او وقت نماز را بسبب پیری نمیشناسد
وتوانائی بجا اوردن نافله شب وروز را ندارد ونمیتواند
که در صف جماعت با مردم بایستد برای ادراک جماعت واین عدم قدرت
او بر این اعمال نقصی است از روح ایمان ولیکن باو هیچ ضرر ندارد
وبعضی از مردم هستند که روح قوت او ناقص میگردد پس بان سبب
بر جهاد دشمنان دین ندارد وقادر بر طلب معیشت نیست
وبعضی از ایشان روح شهوت او ناقص میگردد پس اگر خوش
ترین دخترهای ادم بر او عرض کنید واو میل بان نمیرساند
وروح بدن او باقی است وبان روح حرکت میکند تا انکه درک

او در

او در رسد وملك موت بنزد او آيد واينكس محال نيك است
زيراكه فاعل اينكار خداي عزّ وجلّ است وبراين كس حالات
چند وارد ميشود در وقت قوّة وجواني او را و در ان حال قصد
كناه ميكند وروح قوّة او را شجاع ميكرداند وروح شهوت
انرا زينت ميدهد وروح بدن او را ميكشد تا انكه داخل كناه
ميكند پس وقتي كه كناه را كرد ايمان او ناقص ميكردد ودور
ميكردد ازو وعود بسوي او نميكند تا انكه توبه كند وقتي كه
توبه كند خداوند عالم توبه او را قبول كند واكر بعد از ان
عود كند بكناه خداوند عالم او را داخل اتش كرداند واما اصحاب
الْمَشْئَمَةِ پس ايشانها يهود ونصاري اند كه حق عزّ وجلّ در شان
ايشان فرموده است الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا
يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ يعني پيغمبر محمد صلّى الله عليه واله وولايت اهل
بيت او عليهم السّلام را در توراة وانجيل مذكور است ميشناسند
چنانكه فرزندان خود را در منازل ايشان ميشناسند وبدرستيكه
فرقه از ايشان كتمان حق مينمايند و ميدانند كه حق در جانب پروردگار
كار تو است وتو رسول وفرستاده شده بسوي ايشان وتوسّل نكن
كه ايشان دانسته انكار حق كرده اند پس حضرت فرمود كه چون ايشان

انکار کرده اند انچه را که شناخته اند حق تعالی ایشان را باین امتحان نمود
پس روح ایمان ایشان را سلب کرد و ساکن کردانید در بدن ایشان
سه روح را روح قوت و روح شهوة و روح بدن را پس نسبت داد
ایشان را بحیوان چنانکه فرموده است إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ یعنی
نیستند کافران مگر مانند بهایم زیرا که چهارپا بار و میدارد برو
قوت و علف میخورد بروح شهوة و راه میرود بروح بدن سایل
با امیر المؤمنین علیه السلام دل او را زنده کردی باذن خدا و از جمله نقل
های عجیبه که در این زمان ما واقع شده است و ذکرش مناسب این
مقام است ان است که حقیر از جناب علامی ملا سعید سلمه الله
تعالی که اکنون مجاور مولای ما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
صلوة الله و سلامه علیه و علی اولاده الطاهرین است که او از
جناب شیخ حسین محیی دام الله بقائه نقل کرده است که سید صالح
تمام که یکی از علماء نجف بود و حقیر نیز از سید مرحوم را دیده
بودم که سید مشار الیه روزی بوادی السلام رفت ناگاه در این
مکان شریف شش یا هفت سوار دید که از جانب دریا بالا امدند
بجانب قبرستان سید مرحوم را بگمان انکه از اعراب اند مبادا که
سید را برهنه نمایند و باین سبب فرار کرد و ان سواران در حال سید
رسیدند

رسیدند وچون نظر سید بر ایشان افتاد ایشان را بصورت جمعی
مشایخ اهل نجف که مرده بودند دید وبسیار متعجب گردید
وبر ایشان سلام کرد وگفت شما مرده بودید گفتند که ما انها
نیستیم که تو گمان کردهٔ بلکه ما ملائکیم که حقتعالی ما را فرستاده
است برای انکه فلانکس که در فلان جا انهسکه با بصره مرده بود
که او یکی از اهل نجف بود ما نعش اورا اوردیم که در اینجا منزل
دهیم در حال دیدیم که قصری در ان جا پیدا شد وان جماعت
با ان مرده داخل قصر شدند ومرا نیز تکلیف دخول ان نمودند
وچون ان مرده را در زمین ساکن کردانیدند واز ابان مکان
تهنیت ومبارک باد گفتند ورفتند پس ان شخص مرده متوجه
من کردید وگفت پدر تو از من یکمن برنج طلب داشت وپدر
تو مرده است وان حق بتو منتقل شده است اکنون از عفو
میکنی یا انکه برنج میخواهی سید گفت که من باخود گفتم که این
یکمن برنج مالیتی ندارد ولیکن من میگویم که برنج را میخواهم
تا انکه نظر کنم که در اینجا برنج انجا جای اورد پس گفتم که من برنج
را میخواهم گفت عبا را پهن کن چون پهن کردم در حال دیدم
که ان مقدار برنج کوبیده در بالای عبای من هست گفت الحال

برخیز برو وچون برنج را برداشتم واز قصر بیرون آمدم دیدم
که در آنجا قصر پدید نیست وچون برنج را بخوانند آوردم وتا مدتی
از آن مهجور بودم وآن خلاص نمیشد تا آنکه این قصه را نقل کردم
پس آن برنج خلاص شد والله اعلم بالصواب